



تحلیلی تطبیقی پیرامون ماهیت حقوقی وابستگی متقابل قراردادی در حقوق جدید فرانسه و ایران

مصطفی هراتی^۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۶/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶



دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۴
دوره ششم، شماره دوازدهم



چکیده

زمانی که چندین قرارداد جمعاً در راستای تحقق یک هدف کلی واحد منعقد می‌شوند، در حقیقت یک مجموعه قراردادی را تشکیل می‌دهند. بنابراین منطقی است که این نکته را باید پذیرفت که اجرا هر یک از آنان بر حیات سایر قراردادها اثر می‌گذارد. با این وجود، چنین استدلالی غیرمنطقی به نظر می‌رسد و در عمل مشکلات عدیده‌ای از باب عدم امنیت ایجاد می‌کند. اما در نقطه مقابل هیچ تأسیس حقوقی امکان تعیین نظام حقوقی این‌گونه عقود را ندارد و نمی‌تواند یک رابطه حقوقی دینامیک بین آنها ایجاد کند. پدیده حقوقی جدید اقتضاء نامیدن نوینی را مطالبه می‌کند. لذا دیدگاه ارتباط و وابستگی قراردادی شایسته به نظر می‌رسد. این مفهوم بر ارتباط بین عقود تأکید دارد و عوض و معوض بودن بین قراردادها را دربرنمی‌گیرد. این نظریه برداشت جدیدی از جهت و ایجاد تمایز ظریف میان آثار نسبی بودن عقود و قابلیت استناد اعمال حقوقی نسبت به غیر را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی بر آن هستم با بهره از حقوق جدید فرانسه مفهوم و آثار قراردادهای مرتبط را مورد بررسی قرار دهم و جایگاه آن را در حقوق ایران تبیین نمایم.

واژه‌های اصلی: وابستگی متقابل، زوال زنجیره‌ای قراردادها، تعادل اقتصادی، اصل انسجام اقتصادی، حسن نیت.

مقدمه

در حقوق معاصر قراردادها، که با پیچیدگی‌های روزافزون روابط اقتصادی و تجاری مشخص می‌شود، مفهوم وابستگی متقابل قراردادی جایگاهی محوری و در عین حال چالش برانگیز یافته است. دیگر نمی‌توان قرارداد را صرفاً به عنوان یک توافق دوطرفه و منفرد در نظر گرفت که به طور مستقل از سایر قراردادها موجودیت دارد؛ بلکه در عمل، بخش عمده‌ای از روابط حقوقی در قالب مجموعه‌ای از قرارداد‌های گوناگون شکل می‌گیرد که هر یک به گونه‌ای در پیوند با دیگری معنا پیدا می‌کند. در حوزه‌هایی همچون قرارداد‌های توزیع، نمایندگی تجاری، فرانشیز، پروژه‌های ساخت‌وساز و حتی معاملات مالی بین‌المللی، این وابستگی بیش از پیش آشکار می‌شود. بدین معنا که موفقیت یا شکست یک قرارداد اغلب وابسته به اعتبار، تداوم و اجرای قرارداد دیگری است که در ظاهر، جداگانه و مستقل به نظر می‌رسد. بنابراین، فروپاشی یکی از این قراردادها می‌تواند به صورت زنجیره‌ای تمامی اجزای دیگر را نیز متزلزل کند و تعادل کل عملیات اقتصادی را از میان ببرد (Gautier, 2012: 130).

این واقعیت اقتصادی و اجتماعی، حقوق دانان و محاکم را ناگزیر ساخته است تا از برداشت سنتی و کلاسیک قرارداد به مثابه نهادی مستقل که تنها بر مبنای اراده دو طرف شکل می‌گیرد فاصله گیرند و با رویکردی واقع‌گرایانه‌تر به بررسی مجموعه‌های قراردادی بپردازند. در حقوق کلاسیک، هر قرارداد شخصیت و هویت مستقل داشت و قاعداً آثار آن نمی‌توانست به خارج از چارچوب طرفین و موضوع قرارداد تسری یابد. اما با گسترش روابط تجاری پیچیده، این نگاه دیگر پاسخ‌گو نبود (Delpech, 2013: 140). دادگاه‌ها به تدریج پذیرفتند که قراردادها می‌توانند به صورت یک کل اقتصادی درهم تنیده باشند و این همبستگی الزام‌آور، به گونه‌ای عمل کند که بی‌اعتباری یا انحلال یکی از قراردادها، سایر قرارداد‌های مرتبط را نیز بی‌اثر یا غیرقابل اجرا سازد. از این رو، مفهوم وابستگی متقابل قراردادی در بطن رویه قضایی متولد شد؛ هرچند این روند با تردیدها، ناپایداری‌ها و گاه انتقادهای جدی همراه بود، اما در عین حال تلاشی ارزشمند برای تطبیق قواعد حقوقی با واقعیات اقتصادی محسوب می‌شد (Pellé, 2007: 835).

با وجود این، نبود نص قانونی صریح در این زمینه موجب ناهمگونی آراء و عدم پیش‌بینی‌پذیری تصمیمات قضایی شده بود. همین امر سبب شد که نظریه وابستگی متقابل قراردادی در مرحله‌ای صرفاً به مثابه دکترین یا نظریه‌ای قضایی باقی بماند و تا مدت‌ها جایگاه روشنی در متن قانون نداشته باشد. نقطه عطف در این مسیر، فرمان ۱۰ فوریه ۲۰۱۶ فرانسه بود که به اصلاح حقوق قراردادها، نظام عمومی و ادله اثبات تعهدات انجامید و سرانجام مفهوم وابستگی متقابل را به طور رسمی وارد قانون مدنی نمود. ماده ۱۱۸۶ قانون مدنی صراحتاً اعلام کرد که در صورت از میان رفتن یک قرارداد، قرارداد‌های دیگر که اجرای آنها برای تحقق عملیات کلی ضروری است، دچار سقوط یا انحلال می‌شوند. این تصریح قانونی، به یک معنا پاسخی به نیازهای اقتصادی و امنیت حقوقی طرفین قرارداد بود، زیرا پیشاپیش روشن می‌ساخت که مجموعه‌های قراردادی در شرایط خاصی می‌توانند به عنوان یک کل در نظر گرفته شوند و از سرنوشت مشترک برخوردار گردند. با این حال، قانون‌گذار به رغم این شفاف‌سازی، تمامی مسائل را حل نکرده است. همچنان



پرسش‌هایی اساسی باقی مانده‌اند: معیار دقیق شناسایی وابستگی چیست؟ آیا کافی است که قراردادهای یک هدف اقتصادی مشترک خدمت کنند، یا ضرورت دارد که این پیوند در متن قراردادها به صراحت بیان شده باشد؟ آثار وابستگی نیز همواره محل بحث است: آیا باید انحلال قرارداد اصلی به صورت خودکار به انحلال تمامی قراردادهای وابسته بیانجامد، یا می‌توان در برخی موارد به حفظ بخشی از مجموعه اکتفا کرد؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهد که حتی پس از مداخله قانون‌گذار، نقش رویه قضایی و دکتربین و گسترش این مفهوم همچنان کلیدی است (Bros, 2016: 33).

بنابراین، مطالعه وابستگی متقابل قراردادی تنها محدود به تحلیل یک ماده قانونی نمی‌شود، بلکه مستلزم بررسی پیوند میان نظریه، رویه قضایی و نیازهای اقتصادی است. از یک سو باید روشن ساخت که تحت چه شرایطی می‌توان قراردادهای وابستگی را بخشی از یک کل تجزیه‌ناپذیر دانست و از سوی دیگر باید پیامدهای چنین وابستگی‌ای را از منظر عدالت قراردادی، پیش‌بینی‌پذیری حقوقی و تعادل منافع طرفین تحلیل نمود. این مباحث نشان می‌دهد که حقوق قراردادهای در این حوزه در جست‌وجوی برقراری تعادلی ظریف است: تعادل میان آزادی و استقلال هر قرارداد به مثابه یک نهاد حقوقی، و ضرورت درک آنها به عنوان اجزای یک واقعیت اقتصادی واحد که طرفین قرارداد به آن قصد کرده‌اند (Fauvarque-Cosson, 2013: 1079).

۱- شناسایی مفهوم وابستگی قراردادی

اصطلاح یکی برای همه و همه برای یکی، شعار ملی کشور سوئیس، دارای ریشه لاتین است، دلالت بر آن دارد که افراد جامعه از یکدیگر منفرد نمی‌باشند و بر تعاون و همدلی بین آنان تأکید دارد. آدم اسمیت نظریه پرداز مشهور اعلام می‌دارد که کافی است که هر شخص تنها به منافع شخصی خویش توجه نماید، این سبب می‌شود تا به نوعی منافع جمعی تأمین گردد. جان فوربز نش ریاضیدان و برنده نوبل اقتصاد ضمن رد نظر آدم اسمیت اثبات کرد که نه تنها شخص باید به منافع شخصی خود توجه کند بلکه منافع جمع یا گروه نیز باید مورد اهمیت قرار گیرد، این دوازدهم یکدیگر متمایز نمی‌باشند و هر دو در هماهنگی می‌باشند (Gide et Rist, Charles, 1922: 54). شاید در نگاه اول وجود ارتباط بین نظریه فوق و دیدگاه مجموعه قراردادی دور از ذهن باشد اما در واقع یک گروه قراردادی مشابه جامعه یا گروه‌های اجتماعی است. اما سؤال اساسی آن است که از چندین قراردادی که به طور مستقل منعقد شده‌اند چگونه می‌توان یک مجموعه عقدی را استنتاج کنیم؟

حقوق از پرداختن به مسئله گروه قراردادی غافل نشده است و بسیاری از حقوق دانان و قضات از سال ۱۹۷۰ سعی بر تبیین مفهوم آن داشته‌اند (Teysse, 1975: 54). از نظر تیسسی قریب به اتفاق نظریه پردازان مخالفت جدی با قراردادهای مرتبط نداشته‌اند چراکه ارتباط حقوقی در بین آنان قابل کشف است و از دیگر سوی رویه عملی اقتصاد نیز بر صحت آن تأکید می‌دارد. این نویسنده قائل بر این دیدگاه بود که قراردادهای مرکب بر دو نوع قراردادهای مرتبط و زنجیره‌ای تقسیم می‌شوند با این توضیح که در دسته اول جهت معیار اتصال بین عقود است در حالی که در گروه دوم موضوع عامل ارتباط محسوب می‌شود. اما این

انتقاد بر دکترین تیسسی وارد است از یک جهت نوعی پارادوکس در آن دیده می‌شود و از جهت دیگر بنیان مستحکمی در نظریه قابل استنتاج نمی‌باشد. سایر نظریه پردازان بدون دقت کافی در نظریه تیسسی، آن را صرفاً بیان داشته‌اند (Gautier, 2012: 128).

شناسایی وابستگی متقابل قراردادی حاصل تحولی تدریجی در حقوق فرانسه است که در تقاطع میان ضرورت‌های اقتصادی و الزامات حقوقی شکل گرفته است. حقوق مدنی که میراث سنت فردگرایانه و اراده‌گرایانه است، برای مدت‌های طولانی قرارداد را به‌عنوان یک نهاد مستقل در نظر می‌گرفت؛ نهادی که تنها براساس مفاد خود و جدا از سایر توافقات اداره می‌شد. در این الگو، هر قرارداد حیات خاص خود را دارد و این حیات توسط اراده طرفین و اصول بنیادین همچون اصل لزوم قراردادها ماده ۱۱۰۳ ق.م. فرانسه، سابقاً ۱۱۳۴ و اصل نسبی بودن قراردادها ماده ۱۱۹۹ ق.م. فرانسه، سابقاً ۱۱۶۵ تعیین می‌شود. با این حال، این تصور سنتی جداگانه و خودبسنده از قرارداد با واقعیت روابط تجاری مدرن سازگار نبود. در عمل، اغلب عملیات اقتصادی تنها از طریق مجموعه‌ای از قراردادهای به‌هم پیوسته تحقق می‌یابد (Van Ommeslaghe, 2023: 196). در چنین شرایطی بود که نظریه وابستگی متقابل قراردادها شکل گرفت و به تدریج، ابتدا در رویه قضایی و سپس در قانون، جایگاه یافت.

۱-۱- خاستگاه‌های قضایی: نظریه مجموعه قراردادی

مدت‌ها پیش از آنکه قانون‌گذار فرانسه مفهوم وابستگی متقابل قراردادها را به صراحت شناسایی و در متن قانون مدنی وارد کند، رویه قضایی با وضعیت‌های عملی متعددی مواجه بود که در آنها چندین قرارداد مستقل، اگرچه از نظر شکلی و صوری به صورت جداگانه تنظیم و امضا شده بودند، در واقع در بطن خود یک کل اقتصادی واحد و غیرقابل تجزیه را تشکیل می‌دادند. این پدیده بیش از همه در حوزه‌هایی مانند قراردادهای لیزینگ^۱، فرانسیز، امتیاز توزیع، یا عملیات پیچیده مربوط به معاملات املاک و مستغلات رخ می‌داد (Delpech, 2013: 146)؛ حوزه‌هایی که در آنها چندین قرارداد فرعی برای تحقق یک هدف اقتصادی مشترک به یکدیگر پیوند می‌خورند (Cass., ch. mixte, 17 mai 2013, P+B+R+I, n° 11-22.768, Cass., ch. mixte, 17 mai 2013, P+B+R+I, n° 11-22.927). در چنین شرایطی، برخورد مجزا و منفک با هر قرارداد، به ویژه در مواقع بلان یا فسخ، نتیجه‌ای غیرواقعی و حتی غیرمنصفانه به بار می‌آورد. برای مثال، اگر قرارداد تأمین مالی یک معامله مستقل از قرارداد فروش تلقی می‌شد، سقوط قرارداد فروش هیچ تأثیری بر قرارداد وام نداشت، در حالی که وام‌گیرنده در عمل خود را ملزم به بازپرداخت وامی می‌یافت که هدف اصلی آن یعنی خرید کالا یا ملک تحقق نیافته بود. بنابراین، دادگاه‌ها دریافته‌اند که ادامه چنین رویه‌ای با عدالت قراردادی و منطق اقتصادی سازگار نیست، زیرا سقوط یکی از قراردادها کل عملیات اقتصادی را بی‌فایده و بلااثر می‌ساخت. از این رو، ضرورت بازاندیشی در تحلیل سنتی قراردادها و حرکت به سمت شناسایی یک پیوند



ساختاری و حقوقی میان قراردادهای به ظاهر مستقل، به طور جدی احساس می‌شد (Delpech, 2013:35). دیوان عالی فرانسه^۱ در پاسخ به این نیاز عملی و برای حل مشکلات ناشی از تجزیه صوری قراردادها، به تدریج نظریه‌ای را پایه‌گذاری کرد که بعدها با عنوان نظریه مجموعه قراردادی شناخته شد. براساس این نظریه، مجموعه‌ای از قراردادها می‌تواند یک واحد اقتصادی و حقوقی غیرقابل تفکیک را تشکیل دهد؛ به نحوی که بی‌اعتباری یا از بین رفتن یکی از قراردادها، به طور اجتناب‌ناپذیر به بی‌اعتباری یا بی‌اثر شدن سایر قراردادهای مرتبط نیز منجر گردد (Le Mesle, 2013:852). اهمیت این تحول در آن است که حقوق قراردادهای از چارچوب سنتی و فردگرایانه خود فاصله گرفت و قراردادهای نه صرفاً به‌عنوان تجلی اراده منفرد طرفین، بلکه به‌عنوان اجزای یک شبکه همبسته اقتصادی در نظر گرفته شدند. به بیان دیگر، دیوان عالی فرانسه با اتخاذ چنین رویکردی، واقعیت‌های اقتصادی را بر ظاهر صوری قراردادها مقدم دانست و قراردادها را همچون حلقه‌هایی از یک زنجیره واحد تلقی کرد که گسستن یک حلقه به فروپاشی کل زنجیره می‌انجامد. این تغییر رویکرد نه تنها از حیث نظری اهمیت داشت، بلکه در عمل نیز ابزار مؤثری برای تأمین عدالت قراردادی و جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی فراهم آورد (Fauvarque-Cosson, 2013 : 1080).

نخستین نمونه‌های بارز اعمال این نظریه در دعاوی مربوط به قراردادهای تأمین مالی نمایان شد. دیوان عالی فرانسه در چندین رأی مهم از جمله آراء صادره در تاریخ‌های ۱۷ ژوئن ۱۹۹۷ و ۱۳ فوریه ۲۰۰۱ تصریح کرد که بطلان قرارداد فروش، به تبع خود موجب بی‌اعتباری قرارداد وامی خواهد بود که صرفاً برای تأمین مالی همان فروش منعقد شده است. این تحلیل بر این مبنا استوار بود که قرارداد وام هیچ هدف مستقل و خودبسنده‌ای ندارد و تنها در خدمت اجرای قرارداد اصلی فروش است (Cass. com., 12 juill. 2017, nos 15-23552)؛ بنابراین، در صورتی که فروش باطل یا منسوخ گردد، حفظ قرارداد وام نه تنها غیرمنطقی بلکه منافی عدالت است، زیرا وام‌گیرنده را ملزم به بازپرداخت دینی می‌سازد که هیچ عوض و نتیجه اقتصادی در مقابل آن دریافت نکرده است. همین منطق در سایر حوزه‌ها نیز جاری شد، از جمله در قراردادهای بیمه‌ای که به‌عنوان تضمین اجرای قرارداد اصلی منعقد شده بودند. بدین ترتیب، رویه قضایی با گسترش دامنه اعمال این منطق، به تدریج یک چارچوب کلی برای وابستگی متقابل قراردادهای بنا نهاد و آن را به حوزه‌های متنوعی از روابط قراردادی تسری داد. یکی از نقاط عطف مهم در این روند، رأی مشهور کرونوپست^۲ مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ بود. این رأی در نگاه نخست به دلیل شناسایی تعهد اساسی سرعت برای متصدی حمل و نقل و بی‌اعتبار دانستن شرط تحدید مسئولیتی که با این تعهد بنیادی ناسازگار بود، اهمیت یافت. اما ارزش واقعی این رأی در آن بود که دیوان عالی آشکارا نشان داد قرارداد را نمی‌توان به صورت منفرد و منفک از کل عملیاتی که بخشی از آن است مورد تفسیر قرار داد. به عبارت دیگر، تفسیر و تحلیل قرارداد باید در پرتو هدف اقتصادی کلی و بستر عملیاتی که قرارداد در آن جای دارد صورت پذیرد. این تحول را می‌توان نوعی گذار از رویکرد صرفاً اراده‌گرایانه و سنتی به یک رویکرد کارکردگرایانه و واقع‌گرایانه دانست که در آن کارکرد اقتصادی و هدف

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۴
دوره ششم، شماره دوازدهم



عملی قراردادهای در مرکز توجه قرار می‌گیرد. در نتیجه، قراردادهای دیگر نه صرفاً انعکاسی از توافق اراده‌ها، بلکه ابزاری در خدمت تحقق یک کل اقتصادی معنادار تلقی شدند (Pellé, 2007: 833).

این منطق در آراء بعدی دیوان عالی نیز ادامه یافت و گسترش پیدا کرد. به عنوان نمونه، در رأی صادره از شعبه تجاری دیوان عالی در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۷ مقرر شد که فسخ قرارداد فرانشیز به طور خودکار باعث زوال قرارداد اجاره-اداره‌ای گردد که در چارچوب همان عملیات اقتصادی منعقد شده بود. این تصمیم بار دیگر نشان داد که قراردادهایی که به طور ساختاری و هدف مند با یکدیگر پیوند خورده‌اند، نمی‌توانند به صورت مجزا و مستقل باقی بمانند، بلکه سرنوشت حقوقی آنها به یکدیگر گره خورده است. از منظر تحلیلی، این دسته از آراء حاکی از آن است که دیوان عالی فرانسه عملاً نوعی نظریه وابستگی سیستمی قراردادهای را پذیرفته است (Cass., ch. mixte, 17 mai 2013, n° 11-22.927 et n° 11-22.768); بدین معنا که قراردادهای به مثابه اجزای یک سیستم واحد در نظر گرفته می‌شوند و سقوط هر جزء به سقوط سایر اجزاء منجر می‌شود (Delpech, 2013: 147).

به این ترتیب، رویه قضایی فرانسه به تدریج اصل وابستگی متقابل قراردادهای را تثبیت و نهادینه ساخت. این تحول دو هدف اصلی را دنبال می‌کرد: نخست، احترام به اراده ضمنی طرفین؛ زیرا در عمل به ندرت اتفاق می‌افتاد که طرفین بخواهند یکی از قراردادهای را به طور مجرد و مستقل از قرارداد دیگر منعقد کنند؛ و دوم، تضمین انسجام اقتصادی عملیات، به نحوی که کل معامله معنا و کارکرد واقعی خود را حفظ کند. در واقع، می‌توان گفت این تحول پاسخی به نیازهای عملی و اقتصادی جامعه بود و از این منظر، حقوق قراردادهای با اتخاذ چنین رویکردی به سمت نوعی واقع‌گرایی و کارکردگرایی حرکت کرد که در آن اهداف اقتصادی و منافع عملی بر شکل ظاهری و قالب صوری قراردادهای اولویت یافتند.

با این وجود، باید اذعان داشت که این تحول خالی از نقد و ایراد نیز نبوده است. برخی از نویسندگان حقوقی به ابهام و عدم شفافیت معیارهای وابستگی متقابل اعتراض کرده‌اند: آیا برای تحقق وابستگی میان قراردادهای، وجود یک شرط صریح در متن قراردادها ضرورت دارد، یا می‌توان این وابستگی را صرفاً براساس منطق کلی عملیات اقتصادی و هدف مشترک طرفین استنتاج کرد؟ این ابهام در عمل دست قاضی را برای اعمال صلاحدید باز می‌گذاشت و می‌توانست تهدیدی برای اصل امنیت حقوقی قراردادهای محسوب شود. افزون بر این، نگرانی‌هایی نیز نسبت به تضعیف اصل استقلال قراردادهای مطرح شده است؛ چرا که پذیرش گسترده وابستگی متقابل می‌تواند آزادی قراردادی را محدود سازد و آثار بطلان یا فسخ یک قرارداد را به شکلی غیرقابل پیش‌بینی به سایر قراردادهای مرتبط سرایت دهد. به همین دلیل، بخشی از دکتربین حقوقی خواستار تعریف دقیق‌تر معیارهای شناسایی وابستگی و تحدید نقش قاضی در استنتاج وابستگی صرفاً براساس ملاحظات اقتصادی شدند تا میان ضرورت حفظ انسجام اقتصادی و اصل استقلال اراده‌ها تعادل برقرار گردد (Gautier, 2012: 131).



۲-۱- شناسایی قانونی

اصلاحات حقوق قراردادهای در فرانسه که با فرمان ۱۰ فوریه ۲۰۱۶ به تصویب رسید، به عنوان نقطه عطفی در مسیر تحول دکترین و قواعد حاکم بر قراردادهای تلقی می‌شود. پیش از این اصلاحات، وضعیت به گونه‌ای بود که مفهوم وابستگی متقابل صرفاً از طریق رویه قضایی شناسایی و اعمال می‌شد و همین امر به ناامنی و عدم پیش‌بینی‌پذیری منجر می‌گردید. زیرا وابستگی متقابل، برخلاف قواعد سنتی قراردادهای که بر اصل استقلال و خودمختاری اراده‌ها استوار بودند، نیازمند رویکردی انعطاف‌پذیر و کارکردگرایانه است. بنابراین، دادگاه‌ها در تلاش برای انطباق قواعد سنتی با واقعیت‌های پیچیده روابط اقتصادی معاصر، ناچار می‌شدند در هر پرونده با تفسیری خاص، حدود و ثغور این وابستگی را مشخص کنند. نتیجه چنین وضعیتی، هرچند به عدالت نزدیک بود، اما موجب می‌شد که امنیت حقوقی و ثبات معاملات به طور کامل تضمین نشود. قانون‌گذار با مداخله خود در سال ۲۰۱۶ و گنجانیدن قاعده‌ای صریح در متن قانون مدنی، این خلأ را پر کرد و مفهوم وابستگی قراردادی را از سطح رویه‌های پراکنده قضایی به سطح یک قاعده عام و الزام‌آور ارتقاء داد (Bros, 2016: 29).

ماده ۱۱۸۶ قانون مدنی فرانسه در بند دوم خود مقرر می‌دارد: «هرگاه قراردادی معتبر از بین برود، قراردادهای وابسته به آن نیز در صورتی که اجرای یکی از آنها برای تحقق عملیات کلی ضروری باشد، منسوخ می‌شوند». این حکم نه تنها یک قاعده جدید وضع نکرد، بلکه در واقع به یک رویه شکل‌گرفته در بستر قضایی رسمیت قانونی بخشید. به بیان دیگر، ماده مزبور اصل زوال زنجیره‌ای قراردادهای را تأسیس نکرد، بلکه آن را به رسمیت شناخت و تثبیت نمود. اهمیت این ماده در آن است که از این پس، قراردادهای در برخی شرایط نه به عنوان روابطی منفرد و جداگانه، بلکه به عنوان اجزای یک کلیت اقتصادی واحد مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. این نگرش، نقطه گسست از سنت فردگرایانه حقوق قراردادهای و حرکتی در جهت واقع‌گرایی اقتصادی است. زیرا تجربه نشان داده است که بسیاری از روابط تجاری مدرن همچون قراردادهای لیزینگ، فرانسیز، یا عملیات‌های پیچیده مالی تنها از طریق شبکه‌ای از قراردادهای به هم پیوسته و هماهنگ قابل تحقق هستند. اگر قانون‌گذار همچنان بر استقلال صوری هر قرارداد تأکید می‌کرد، فروپاشی یکی از این قراردادهای می‌توانست به ایجاد وضعیتی غیرمنصفانه و غیرمنطقی بینجامد؛ به گونه‌ای که یک طرف ملزم به اجرای قراردادی می‌ماند که دیگر فاقد کارکرد اقتصادی یا علت حقوقی است. ماده ۱۱۸۶ با شناسایی این واقعیت، تلاش کرد از بی‌عدالتی جلوگیری کند و هماهنگی بین منطق حقوقی و منطق اقتصادی را برقرار سازد. در این چارچوب، قراردادهای دیگر به منزله جزایری منفک در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه همانند حلقه‌هایی از یک زنجیره یا اجزایی از یک پازل اقتصادی تلقی می‌شوند که نبودن یک جزء، تمام کلیت آن را بی‌اثر می‌کند. اجرای ماده ۱۱۸۶ مشروط به تحقق چند شرط اساسی است که تبیین و تحلیل هر یک از آنها اهمیت ویژه‌ای دارد. نخستین شرط، وجود تعدد قراردادهاست؛ به این معنا که باید بیش از یک قرارداد وجود داشته باشد و این قراردادهای از نظر شکلی مستقل از یکدیگر باشند. بنابراین، اگر یک قرارداد شامل چند بند مرتبط باشد، بحث وابستگی متقابل مطرح نمی‌شود، زیرا در این حالت با یک قرارداد واحد سروکار داریم. دومین



شرط، وجود پیوند وابستگی میان قراردادهاست. این وابستگی می‌تواند یا ناشی از اراده صریح طرفین باشد به عنوان مثال از طریق گنجاندن شرطی که صراحتاً وابستگی قراردادها را پیش‌بینی کند یا از منطق کلی عملیات اقتصادی استنباط گردد (Malaurie, Aynès et Stoffel-Munck, 2022:160). در این حالت، حتی اگر طرفین چنین شرطی را درج نکرده باشند، دادگاه می‌تواند با توجه به ماهیت عملیات، وجود وابستگی را احراز کند. سومین شرط، ضروری بودن اجرای یکی از قراردادها برای تحقق عملیات کلی است. بدین معنا که وابستگی نباید صرفاً در سطح هماهنگی یا ارتباط عادی باقی بماند، بلکه باید به حدی باشد که بدون اجرای یکی از قراردادها، کل عملیات اقتصادی بی‌فایده یا ناممکن گردد. این شرط اهمیت زیادی دارد، زیرا مرز وابستگی متقابل واقعی و صرف ارتباطات ساده قراردادی را مشخص می‌کند. با این حال، ماده ۱۱۸۶ با وجود گام مهمی که در جهت تضمین امنیت حقوقی برداشت، خالی از ابهام و پرسش باقی نمانده است. مهم‌ترین پرسش به معیار ضروری بودن مربوط می‌شود. اینکه دقیقاً چه زمانی می‌توان گفت اجرای یک قرارداد برای تحقق عملیات کلی ضروری است، امری است که نیازمند تفسیر قضایی می‌باشد. از این جهت، اگرچه قانون‌گذار قاعده‌ای کلی وضع کرده است، اما در عمل همچنان بخش مهمی از تعیین مصادیق به اختیار قاضی واگذار شده است. این امر، از یک سو امکان انعطاف و انطباق با شرایط متنوع اقتصادی را فراهم می‌آورد، اما از سوی دیگر می‌تواند موجب بی‌ثباتی و عدم پیش‌بینی‌پذیری گردد، زیرا فعالان اقتصادی نمی‌توانند از پیش با قطعیت بدانند که دادگاه در هر مورد خاص چه برداشتی از ضروری بودن خواهد داشت (Chénéde, Lequette, 2022:246).



از منظر دکترین نیز این وضعیت محل مناقشه بوده است. گروهی از حقوق‌دانان این انعطاف را نشانه هوشمندی قانون‌گذار می‌دانند، چرا که روابط اقتصادی معاصر آن چنان متنوع و پیچیده‌اند که امکان وضع قواعد خشک و مطلق برای همه آنها وجود ندارد. بنابراین، واگذاری بخش مهمی از تشخیص به قاضی، این امکان را فراهم می‌آورد که عدالت موردی تحقق یابد. در مقابل، گروه دیگری از نویسندگان معتقدند که این ابهام به قیمت تضعیف امنیت حقوقی تمام می‌شود و با روح اصلاحات سال ۲۰۱۶ که هدف اصلی‌اش افزایش شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری بود، سازگار نیست. به اعتقاد آنان، بهتر بود قانون‌گذار معیارهای روشن‌تری ارائه می‌داد و محدوده صلاحدید قضایی را تنگ‌تر می‌کرد. با این وجود، نمی‌توان تردید داشت که تصویب ماده ۱۱۸۶ نقطه عطفی در حقوق قراردادهای فرانسه محسوب می‌شود. این ماده، قرارداد را دیگر به عنوان یک رابطه منزوی و بسته نمی‌نگرد، بلکه آن را در بستر شبکه‌ای از روابط حقوقی و اقتصادی بزرگ‌تر تحلیل می‌کند. به بیان دیگر، این تحول، حقوق قراردادهای را از یک رویکرد صرفاً اراده‌گرایانه به سمت رویکردی واقع‌گرایانه و کارکردی سوق می‌دهد که در بسیاری از نظام‌های حقوقی دیگر نیز به رسمیت شناخته شده است. در نتیجه، ماده ۱۱۸۶ نه تنها به انسجام بیشتر درون نظام حقوقی فرانسه کمک می‌کند، بلکه آن را به سمت هماهنگی با روندهای جهانی در حوزه حقوق قراردادهای سوق می‌دهد، جایی که اصل استقلال مطلق قراردادهای دیگر کارایی چندانی ندارد و جای خود را به منطق وابستگی و هماهنگی اقتصادی داده است.

۲- آثار وابستگی متقابل قراردادی

شناخت وابستگی متقابل قراردادها، مرحله ابتدایی تحلیل این پدیده حقوقی است، اما اهمیت واقعی آن در پیامدهای عملی و حقوقی این وابستگی نهفته است. در واقع، هنگامی که چند قرارداد به یکدیگر وابسته اند، از بین رفتن یا فسخ یکی از آنها می تواند کل سازوکار اقتصادی و حقوقی مجموعه را دستخوش تغییرات گسترده کند. به همین دلیل، در ادبیات حقوقی آثار این پدیده عمدتاً در دو محور اصلی بررسی می شوند: نخست، زوال زنجیره ای قراردادها که به آن فسخ یا انفساخ تبعی نیز گفته می شود و دوم، پیامدهای حقوقی و حمایت از طرفین که شامل بازگرداندن اموال، مسئولیت قراردادی و رعایت تعادل و حسن نیت است. این دو محور با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند و فهم دقیق آنها برای تحلیل کامل آثار وابستگی متقابل ضروری است.

۲-۱- زوال زنجیره ای قراردادها

یکی از مهم ترین و در عین حال مناقشه برانگیزترین آثار وابستگی متقابل قراردادها، پدیده ای است که در دکترین و رویه قضایی فرانسه تحت عنوان زوال زنجیره ای قراردادها شناخته می شود. مبنای این اثر حقوقی بر این اندیشه استوار است که قراردادهای به ظاهر مستقل، در بسیاری از موارد نه به عنوان روابطی جداگانه بلکه به مثابه اجزای یک عملیات اقتصادی کلی و یکپارچه عمل می کنند. در چنین بستری، سقوط یا بی اعتباری یکی از قراردادها به معنای برهم خوردن توازن کل مجموعه است؛ زیرا قراردادهای وابسته تنها در پرتو اجرای قرارداد اصلی معنا و کارکرد می یابند. بنابراین، اگر قرارداد اصلی به هر دلیلی از میان برود خواه به علت بطلان، فسخ یا انفساخ ادامه اجرای قراردادهای وابسته فاقد منطق اقتصادی و حقوقی خواهد بود. این تحلیل نه تنها به عدالت نزدیک تر است، بلکه با اصل وفاداری به هدف مشترک طرفین^۱ نیز سازگار می نماید (Van Ommeslaghe, 2023:196).

نمونه های عملی این وضعیت به خوبی در عملیات تجاری پیچیده مشاهده می شوند. فرض کنید مجموعه ای از قراردادها شامل قرارداد فروش کالا، قرارداد حمل و نقل و قرارداد بیمه منعقد شود. اگر قرارداد فروش که ستون فقرات کل عملیات تلقی می شود به هر دلیل منفسخ گردد، قراردادهای حمل و بیمه نیز خود به خود بی اثر می شوند. زیرا غایت نهایی که همان انتقال مالکیت و تحویل کالا به خریدار است، بدون تحقق فروش اصلاً معنا ندارد. در واقع، چنین وضعیتی بیانگر آن است که قراردادها نباید به طور مجرد و منفک از یکدیگر تحلیل شوند، بلکه باید آنها را در قالب یک زنجیره حقوقی و اقتصادی ارزیابی کرد. از همین منظر است که برخی نویسندگان حقوقی از اصطلاح انجم کارکردی مجموعه قراردادی سخن گفته اند؛ مفهومی که محور اصلی نظریه زوال زنجیره ای را تشکیل می دهد (Delpech, 2013:35).

یکی از دشوارترین پرسش هایی که در این زمینه مطرح می شود، تعیین اثر زمانی زوال قراردادهای وابسته



است. به طور کلی، در دکترین دو دیدگاه عمده شکل گرفته است: نخست، پذیرش اثر عطف به ماسبق شدن^۱ زوال، بدین معنا که قرارداد وابسته از ابتدا بی اعتبار قلمداد می شود و تمامی تعهدات ناشی از آن نیز بی اثر می گردد؛ دوم، محدود ساختن آثار زوال به آینده، به گونه ای که تعهدات یا مبالغی که پیش تر اجرا یا پرداخت شده اند همچنان معتبر باقی بمانند. رویه قضایی فرانسه نیز در این خصوص وحدت کامل ندارد و بسته به اوضاع و احوال پرونده تصمیم گیری می کند. در برخی موارد به ویژه زمانی که آشکار است کل عملیات اقتصادی از آغاز قابلیت تحقق نداشته دادگاه ها اثر بازگشتی را می پذیرند و قراردادهای وابسته را از همان ابتدا منحل می دانند (Van Ommeslaghe, 2023:198). اما در موارد دیگر، برای حمایت از حقوق ثالث یا جلوگیری از بی عدالتی نسبت به یکی از طرفین، اثر زوال محدود به آینده می گردد. این انعطاف پذیری در رویکرد قضایی نه یک نقص، بلکه نقطه قوت نظام حقوقی فرانسه قلمداد می شود. زیرا دادگاه ها بدین وسیله می توانند میان دو ارزش بنیادین تعادل برقرار کنند: از یک سو ضرورت حفظ انسجام اقتصادی مجموعه قراردادها و از سوی دیگر تضمین امنیت حقوقی و پیش بینی پذیری برای طرفین و اشخاص ثالث. به بیان دیگر، قاضی در مقام داوری باید با در نظر گرفتن شرایط خاص هر پرونده، راه حلی عادلانه و متناسب بیابد؛ راه حلی که نه منجر به بی معنایی عملیات اقتصادی شود و نه به واسطه سخت گیری، اعتماد مشروع طرفین را برهم زند (Cass. com., 12 juill. 2017, nos 15-23552).

در حقوق ایران نیز، اگرچه قاعده ای صریح مشابه ماده ۱۱۸۶ قانون مدنی فرانسه وجود ندارد، اما مبانی



1- Effet rétroactif

عطف به ماسبق شدن در حقوق فرانسه مفهومی است که به معنای آن است که یک قانون، قرارداد یا حکم قضایی می تواند آثار خود را به گذشته، یعنی به زمانی قبل از تصویب قانون یا صدور حکم، تسری دهد. به طور کلی، اصل در حقوق فرانسه این است که قوانین جدید تنها برای آینده معتبرند و اثر رجعی ندارند؛ این اصل در ماده ۲ قانون مدنی فرانسه تصریح شده است که «قوانین فقط برای آینده معتبرند و اثر رجعی ندارند»: (Les lois ne disposent que pour l'avenir; elles n'ont point d'effet rétroactif) این اصل مبتنی بر حفظ ثبات حقوقی، امنیت معاملات و اعتماد عمومی است، زیرا اگر قوانین جدید بتوانند به گذشته اعمال شوند، افراد و شرکت ها نمی توانند براساس وضعیت قانونی موجود تصمیم گیری کنند و ممکن است متحمل ضرر یا مسئولیت ناخواسته شوند. با این حال، استثنائاتی وجود دارد که نشان می دهد اثر رجعی در برخی شرایط قابل قبول است. در حقوق کیفری، یکی از مهم ترین استثنائات دیده می شود: اگر قانون جدید جرم انگاری یا مجازات را ملایم تر کند، این قانون می تواند به گذشته اثر بگذارد و به نفع متهم اعمال شود، حتی اگر جرم پیش از تصویب قانون رخ داده باشد. این استثنا مبتنی بر اصل عدالت و انصاف قضایی است که در تضاد با اصل عدم رجعی بودن قرار می گیرد و نشان می دهد که در موارد خاص، عدالت از ثبات حقوقی مقدم می شود. در حقوق مدنی و قراردادها، اثر رجعی محدودتر است. معمولاً قراردادها و تعهدات خصوصی تحت تأثیر قوانین جدید قرار نمی گیرند مگر اینکه قانون صراحتاً اثر رجعی را پیش بینی کرده باشد یا طرفین قرارداد توافق کرده باشند. برای مثال، اگر قانونی درباره اصلاح شرایط قراردادها تصویب شود و صراحتاً اثر رجعی داشته باشد، ممکن است تعهدات و حقوق طرفین از زمان انعقاد قرارداد تغییر کند. در این حال، در عمل، این نوع اثر رجعی بسیار محدود است تا ثبات و پیش بینی پذیری حقوقی حفظ شود. به طور کلی، اثر رجعی در حقوق فرانسه یک ابزار استثنایی است که به طور عمده در دو حوزه اصلی کاربرد دارد: قوانین کیفری ملایم تر و برخی اصلاحات مدنی یا قراردادی که قانونگذار صراحتاً آن را پیش بینی کرده است. این سازوکار بین امنیت حقوقی و عدالت قضایی تعادل برقرار می کند و نشان می دهد که اعمال اثر رجعی تنها در شرایط خاص و با هدف مصلحت حقوقی و عدالت انجام می شود و به عنوان یک قاعده عمومی محسوب نمی گردد.

فقهی و اصول کلی حقوقی امکان پذیرش این منطق را فراهم می‌آورد. به ویژه ماده ۲۱۹ قانون مدنی ایران که بر اصل لزوم قراردادهای تأکید دارد، در کنار ماده ۳۹۵ و قواعد مربوط به فسخ و انفساخ، این ظرفیت را ایجاد می‌کند که در صورت سقوط قرارداد اصلی، قراردادهای وابسته نیز به تبع آن منحل شوند (بهمی و مرادی، ۱۳۹۴:۴۵). افزون بر این، در فقه امامیه قاعده تبعیت عقود و اصل انحلال تابع با انحلال متبوع وجود دارد که می‌تواند مبنای نظری برای پذیرش زوال زنجیره‌ای قراردادهای قرار گیرد. به عنوان مثال، اگر بیع باطل شود، عقد ضمان یا رهنی که برای تضمین ثمن ایجاد شده است نیز فاقد اثر خواهد بود. بنابراین، هرچند قانون مدنی ایران مقررهای مشابه فرانسه ندارد، اما ظرفیت‌های تفسیری آن اجازه می‌دهد که نظریه وابستگی قراردادی و آثار زنجیره‌ای آن در عمل مورد پذیرش قرار گیرد. بدین ترتیب، زوال زنجیره‌ای قراردادهای تجلی روشن وابستگی متقابل است و نشان می‌دهد که حقوق قراردادهای دیگر نمی‌تواند به استقلال صوری عقود بسنده کند، بلکه باید واقعیت‌های اقتصادی و منطق عملیات را مبنای تحلیل و قضاوت قرار دهد (شعاریان ستاری، ۱۳۹۴:۳۱۷).

۲-۲- ضمانت اجراها و حمایت از طرفین در وابستگی متقابل قراردادهای

علاوه بر زوال زنجیره‌ای، وابستگی متقابل قراردادهای آثار و پیامدهای حقوقی گسترده‌ای دارد که نقش مهمی در تضمین عدالت، امنیت حقوقی و تعادل اقتصادی میان طرفین ایفا می‌کنند. این آثار شامل بازگرداندن اموال، مسئولیت قراردادی و محدودیت‌های ناشی از حسن نیت و اصل تعادل قراردادهای می‌شوند. این پیامدها نه تنها الزامات حقوقی مشخصی برای طرفین ایجاد می‌کنند، بلکه چارچوبی برای پیشگیری از سوءاستفاده و اطمینان از هماهنگی اقتصادی عملیات فراهم می‌آورند (Cass. com., 4 juill. 2018, no 17-15597). یکی از مهم‌ترین آثار عملی وابستگی متقابل، الزام طرفین به بازگرداندن اموالی است که در اجرای قراردادهای وابسته دریافت کرده‌اند. این الزام مبتنی بر اصول بنیادین عدالت و انصاف قراردادی است و تضمین می‌کند که فسخ یا زوال قراردادهای باعث تحمیل ضرر یک طرفه نشود. به ویژه در قراردادهای مالی، پیمانکاری یا خرید و فروش، بازگرداندن اموال به شکل متناسب، نقش حیاتی در حفظ تعادل اقتصادی میان طرفین ایفا می‌کند و مانع از ایجاد موقعیت برتر یا سوءاستفاده ناشی از سقوط قرارداد اصلی می‌شود. این بازگرداندن اموال تنها محدود به وجوه نقد نیست و می‌تواند شامل کالا، مستغلات یا سایر تعهدات معوض نیز باشد. از منظر تحلیلی، بازگرداندن اموال ابزاری برای تعدیل آثار اقتصادی و حقوقی زوال قراردادهای است و به تحقق هدف کلیدی وابستگی متقابل، یعنی حفظ انسجام و هماهنگی اقتصادی مجموعه قراردادهای کمک می‌کند (Le Mesle, 2013:852). در حقوق ایران نیز، مواد ۲۱۸ و ۳۹۵ قانون مدنی و اصول فقهی مرتبط با انفساخ و تبعیت عقود، ظرفیت مشابهی برای بازگرداندن معوض فراهم می‌آورند، به گونه‌ای که آثار منفی سقوط یک قرارداد به سایر عقود منتقل نشود و عدالت قراردادی حفظ گردد (بهمی و مرادی، ۱۳۹۴:۴۵). پیامد دیگر وابستگی متقابل، مسئولیت قراردادی طرفین است. در صورتی که یکی از طرفین در اجرای قرارداد اصلی کوتاهی یا قصور نماید و این قصور موجب فسخ یا زوال قراردادهای وابسته گردد، وی موظف به

جبران تمامی خسارات ناشی از این زوال خواهد بود. این مسئولیت تنها محدود به خسارات مادی نیست، بلکه می‌تواند شامل زیان‌های ناشی از فقدان فرصت‌های اقتصادی یا خسارات معنوی نیز شود. از این منظر، مسئولیت قراردادی به‌عنوان یک ابزار انگیزشی عمل می‌کند که طرفین را ملزم به رعایت دقیق تعهدات و حسن اجرای قراردادها می‌سازد و تضمین می‌کند که وابستگی متقابل به ابزاری برای فشار اقتصادی یک‌طرفه تبدیل نشود. در حقوق ایران نیز، قواعد مسئولیت قراردادی و جبران خسارات ناشی از قصور طرفین، به‌ویژه ماده ۲۳۰ قانون مدنی و قواعد فقهی، می‌تواند مبنای پذیرش چنین الزامات و مسئولیت‌هایی باشد، به‌گونه‌ای که هرگونه قصور در اجرای قرارداد اصلی که آثار زنجیره‌ای به دنبال دارد، جبران گردد (شعاریان ستاری، ۱۳۹۴: ۳۱۰).

علاوه بر این، اصول کلی حقوق قراردادهای مانند حسن نیت^۱ و تعادل قراردادهای نقش مهمی در تعدیل آثار وابستگی و مسئولیت ایفا می‌کنند. این اصول تأکید دارند که اعمال حقوق و مجازات‌ها باید متناسب، منطقی و متکی بر انصاف باشد. برای مثال، بازگرداندن کامل اموال یا اعمال مسئولیت کامل ممکن است در برخی شرایط موجب ایجاد نابسامانی شدید یا بی‌عدالتی شود. در چنین شرایطی، دادگاه‌ها می‌توانند آثار زوال یا مسئولیت را به شکل تعدیل‌شده اعمال کنند تا هم عدالت طرفین حفظ شود و هم انسجام اقتصادی کل عملیات مختل نگردد. این محدودیت‌ها، به‌ویژه در قراردادهای پیچیده اقتصادی و عملیات چندجانبه، تضمین می‌کنند که وابستگی متقابل قراردادهای به یک ابزار عدالت و هماهنگی اقتصادی تبدیل شود، نه وسیله‌ای برای اعمال فشار یک‌طرفه یا نقض توازن حقوقی میان طرفین باشد (کریمی‌راوندی، محمدی، ۱۴۰۱: ۸).

به‌طور کلی، آثار وابستگی متقابل قراردادهای را می‌توان در سه سطح اصلی تحلیل کرد: نخست، حفظ انسجام و هدف اقتصادی کل عملیات از طریق زوال زنجیره‌ای؛ دوم، تضمین عدالت قراردادی از طریق بازگرداندن اموال و جبران خسارات؛ و سوم، حفظ توازن و انصاف با اعمال محدودیت‌های ناشی از حسن نیت و ارزیابی منطقی مسئولیت‌ها. این تحلیل نشان می‌دهد که حقوق قراردادهای دیگر نمی‌تواند صرفاً بر استقلال صوری قراردادهای متکی باشد، بلکه باید واقعیت‌های اقتصادی، هدف مشترک طرفین و اصول عدالت عملی را محور تحلیل و تصمیم‌گیری قرار دهد، به‌گونه‌ای که هم امنیت حقوقی طرفین حفظ شود و هم کارکرد اقتصادی عملیات تضمین گردد (کریمی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۳۱).

۳- چشم‌اندازها و مسائل معاصر وابستگی متقابل قراردادی

وابستگی متقابل قراردادهای در حقوق فرانسه و ایران از لحاظ شناسایی و اعمال آثار حقوقی تفاوت‌های بنیادینی دارد که بررسی آن برای فهم بهتر کاربرد عملی این مفهوم ضروری است. در حقوق فرانسه، هم رویه قضایی و هم ماده ۱۱۸۶ قانون مدنی این اصل را به رسمیت شناخته‌اند. ماده ۱۱۸۶ با تعیین شرط‌هایی نظیر



تعدد قراردادهای وجود پیوند وابستگی، و ضرورت تحقق عملیات کلی، امکان اعمال اثر زوال زنجیره‌ای را فراهم می‌کند و به قاضی اختیار می‌دهد که بسته به شرایط پرونده، آثار بازگشتی یا محدود به آینده زوال قراردادهای را اعمال کند (Cass. com., 12 juill. 2017, nos 15-23552). آرای کرونیست، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳، و سایر تصمیمات قضایی نشان داده‌اند که در ارزیابی اثر زوال، علاوه بر بررسی اراده صریح طرفین، منطق اقتصادی و هدف کلی مجموعه قراردادهای نیز باید لحاظ شود. این رویکرد نه تنها انسجام اقتصادی را تضمین می‌کند، بلکه به عدالت و حفاظت از طرفین نیز توجه دارد (Malaurie, Aynès et Stoffel-Munck, 2022:159).

در مقابل، حقوق ایران هنوز قاعده‌ای صریح مشابه ماده ۱۱۸۶ فرانسه ندارد، اما اصول کلی حقوق قراردادهای طرفیت پذیرش این مفهوم را فراهم می‌آورند. اصولی مانند لزوم اجرای قراردادهای، تبعیت عقود، مسئولیت قراردادی، و قواعد مربوط به بطلان و انفساخ، به‌ویژه ماده ۲۳۰ قانون مدنی و قواعد فقهی، زمینه‌ای برای اعمال آثار وابستگی متقابل فراهم می‌کنند. به‌طور مثال، اگر قرارداد اصلی باطل شود، عقود مرتبط که برای تحقق آن ایجاد شده‌اند نیز می‌توانند از اعتبار ساقط شوند، مشروط بر اینکه این وابستگی اقتصادی و عملی قابل اثبات باشد. تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که در حالی که فرانسه دارای مقرره روشن و وحدت رویه قضایی نسبی است، ایران از طریق تفسیر اصول موجود و رویکرد تحلیلی قضات می‌تواند نظامی مشابه ایجاد کند، اما درجه پیش‌بینی‌پذیری و امنیت حقوقی کمتر است (کریمی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۲۹).

وابستگی متقابل قراردادهای با مجموعه‌ای از چالش‌های عملی و اقتصادی همراه است که نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت قراردادهای پیچیده دارد. نخستین مشکل، خطر اثر دومینو است؛ به این معنا که سقوط یک قرارداد ممکن است قراردادهای وابسته را نیز بی‌اثر کند و در نتیجه کل عملیات اقتصادی را مختل سازد. این موضوع به‌ویژه در قراردادهای چندجانبه، مالی یا پروژه‌های ساختمانی پیچیده اهمیت می‌یابد. دومین چالش، تعیین میزان مسئولیت و بازگرداندن اموال است؛ در قراردادهایی که چندین طرف و قرارداد به هم وابسته‌اند، محاسبه خسارات و بازگرداندن معوض به شکل عادلانه نیازمند تحلیل دقیق حقوقی و اقتصادی است. سومین مسئله، ابهام در تعیین اثر حقوقی وابستگی متقابل است؛ در حقوق ایران که معیارهای قانونی روشن برای زوال زنجیره‌ای وجود ندارد، قاضی باید براساس ارزیابی منطق اقتصادی، عدالت و اراده طرفین تصمیم بگیرد که می‌تواند موجب کاهش پیش‌بینی‌پذیری قراردادهای شود. برای کاهش این ریسک‌ها و افزایش اطمینان حقوقی، می‌توان از ابزارهای قراردادی پیشگیرانه استفاده کرد؛ مانند درج شرط صریح وابستگی، تعیین آثار بازگشتی یا محدود، میانجی‌گری، داوری و بیمه قراردادهای. این ابزارها تضمین می‌کنند که وابستگی متقابل قراردادهای نه تنها به انسجام اقتصادی کمک کند، بلکه امنیت حقوقی طرفین و اشخاص ثالث را نیز حفظ نماید (کریمیان راوندی، محمدی، ۱۴۰۱: ۵).

از منظر نظری، وابستگی متقابل قراردادهای یک پدیده نوظهور است که نیازمند بازاندیشی در قواعد حقوق قراردادهای می‌باشد. یکی از بحث‌های کلیدی، تعیین محدوده اثر بازگشتی زوال قراردادهای و تعامل آن با حقوق اشخاص ثالث است. برخی نظریه‌پردازان بر این باورند که معیارهای روشن‌تری باید برای تشخیص وابستگی واقعی قراردادهای و تعیین آثار حقوقی ارائه شود تا ابهام کاهش یافته و امنیت حقوقی



افزایش یابد. علاوه بر این، روندهای نوین در حقوق بین الملل خصوصی و قراردادهای اروپایی نشان می‌دهد که توجه به وابستگی اقتصادی و کارکردی قراردادها در سطح جهانی رو به افزایش است و این روند می‌تواند بر تحولات آینده نظام‌های ملی تأثیرگذار باشد. در نتیجه، وابستگی متقابل قراردادها هم به عنوان یک اصل حقوقی عملیاتی و هم به عنوان محور تحلیلی و نظری اهمیت دارد. این مفهوم امکان همگرایی میان عدالت، انسجام اقتصادی و پیش‌بینی‌پذیری حقوقی را فراهم می‌آورد و به قانون‌گذاران و قضات اجازه می‌دهد با استفاده از قواعد موجود و تفسیر تحلیلی، راهکارهایی متوازن و کاربردی برای مدیریت قراردادهای وابسته ارائه کنند. این رویکرد نه تنها حفاظت از طرفین را تضمین می‌کند، بلکه باعث می‌شود قراردادها انعکاسی دقیق از واقعیت‌های اقتصادی و عملیاتی باشند، و از استقلال صوری قراردادها فراتر بروند.

نتیجه‌گیری

مطالعه تطبیقی وابستگی متقابل قراردادها آشکار می‌سازد که این نهاد حقوقی، دیگر صرفاً یک نظریه انتزاعی در حوزه دکترین نیست، بلکه به ابزاری عملی و ضروری برای مدیریت روابط قراردادی در نظام‌های اقتصادی و حقوقی معاصر تبدیل شده است. تجربه حقوق فرانسه در این زمینه گویای این واقعیت است که وابستگی قراردادی ابتدا از دل عمل و رویه قضایی برآمد؛ قضات با درک نیازهای واقعی تجارت و قراردادهای پیچیده، به تدریج مفهوم وابستگی و زوال تبعی را به رسمیت شناختند و در موارد متعددی اجرای آن را ضروری دیدند. این مسیر به تدریج به مرحله‌ای رسید که قانون‌گذار فرانسه با اصلاحات ۲۰۱۶ و درج ماده ۱۱۸۶ در قانون مدنی، این تحول را رسمیت بخشید و چارچوبی قانونی برای آن ترسیم کرد. اهمیت این ماده در آن است که شرایط وابستگی و آثار زوال زنجیره‌ای قراردادها را با دقت تعیین کرده و از رهگذر آن، امنیت حقوقی و اقتصادی طرفین قرارداد را تضمین می‌نماید. به بیان دیگر، حقوق فرانسه توانست میان ضرورت‌های عملی بازار و الزامات عدالت قراردادی تعادل ایجاد کند. این امر تنها محدود به تدوین یک قاعده قانونی نیست، بلکه بیانگر شکل‌گیری منطقی است که آزادی قراردادی را در خدمت اهداف اقتصادی و انصاف متقابل قرار می‌دهد. از این منظر، وابستگی قراردادی در فرانسه هم یک مفهوم حقوقی نوین است، هم یک ابزار عملی برای سامان‌دهی قراردادهای چندلایه و در عین حال عاملی برای تضمین ثبات اقتصادی و جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی است.

در حقوق ایران، اگرچه مقررات صریح و مدونی که بتوان آن را معادل ماده ۱۱۸۶ فرانسه دانست وجود ندارد، اما تحلیل مبانی فقهی و اصول کلی حقوق مدنی نشان می‌دهد که این نظام نیز از ظرفیت‌های قابل توجهی برای پذیرش و اعمال وابستگی قراردادی برخوردار است. به عنوان مثال، قواعدی چون شرط ضمن عقد که ریشه در فقه امامیه دارد، امکان ایجاد پیوند میان چند قرارداد را فراهم می‌سازد و به طرفین اجازه می‌دهد با درج شروط مناسب، سرنوشت قراردادهای مختلف را به یکدیگر وابسته کنند. همچنین قاعده انفساخ تبعی ناشی از تلف موضوع یا تعدر اجرا، بیانگر آن است که حقوق ایران به طور



ضمنی منطق زوال تبعی را پذیرفته است، حتی اگر در قالب یک نص صریح تجلی نیافته باشد. افزون بر این، اصولی همچون حسن نیت در اجرای تعهدات و ضرورت رعایت تعادل قراردادی، زمینه‌ای فراهم می‌کنند تا قضاوت و حقوق دانان بتوانند در مواردی که قراردادها به‌طور اقتصادی و ساختاری درهم تنیده‌اند، حکم به زوال متقابل و بازگشت منافع یا اعمال مسئولیت قراردادی دهند. این نکات نشان می‌دهد که حقوق ایران نیز با وجود وفاداری به سنت حقوقی کلاسیک، قابلیت بالایی برای انطباق با نیازهای نوین روابط تجاری و اقتصادی دارد و می‌تواند از دل اصول موجود، ابزارهایی برای تنظیم روابط قراردادی پیچیده بیرون بکشد.

از دیدگاه تطبیقی، اهمیت وابستگی متقابل قراردادها نه در وجود یا فقدان نص قانونی، بلکه در نوع نگاه هر نظام حقوقی به قراردادها نهفته است. در جایی که قراردادها به صورت زنجیره‌ای یا مجموعه‌ای از توافق‌ات اقتصادی تنظیم می‌شوند، دیگر نمی‌توان آنها را به‌مثابه واحدهایی مستقل و بی‌ارتباط در نظر گرفت. بلکه باید آنها را اجزای یک کل اقتصادی دانست که سرنوشت هر بخش بر دیگری تأثیر می‌گذارد. حقوق فرانسه با پذیرش این واقعیت توانست به سمت قاعده‌مندی حرکت کند و امنیت حقوقی را تقویت نماید، در حالی که حقوق ایران با بهره‌گیری از اصول فقهی و قواعد عام، امکان تحقق همین هدف را در عمل داراست. در هر دو نظام، نکته کلیدی توجه به هدف مشترک طرفین و آثار اقتصادی قراردادها است؛ به عبارت دیگر، وابستگی قراردادی ابزار مهمی برای انطباق قواعد حقوقی با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شود. در این میان، محدودیت‌هایی همچون الزام به رعایت حسن نیت، اصل تعادل قراردادی و پرهیز از تحمیل زیان نامتعارف بر یکی از طرفین، تضمین می‌کنند که اجرای قاعده وابستگی با عدالت همراه باشد و منجر به بی‌عدالتی یا فشار غیرمنطقی نشود.

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۴
دوره ششم، شماره دوازدهم



در نهایت، بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که وابستگی متقابل قراردادها در هر دو نظام حقوقی فرانسه و ایران نقشی دوگانه ایفا می‌کند: از یک سو پیونددهنده حقوق کلاسیک با نیازهای معاصر اقتصادی است و از سوی دیگر ابزاری برای تضمین عدالت و ثبات در روابط قراردادی. فرانسه این مسیر را با صراحت قانونی پیموده و به الگویی روشن دست یافته است، در حالی که ایران با اتکا به انعطاف مبانی فقهی و اصول کلی حقوقی، در آستانه پذیرش این منطق قرار دارد. مسیر آینده در ایران می‌تواند از رهگذر توسعه رویه قضایی و در نهایت تصویب مقرراتی خاص، چارچوبی شفاف و نظام‌مند برای شناسایی و اعمال وابستگی قراردادی فراهم آورد. چنین تحولی نه تنها امنیت حقوقی و اقتصادی قراردادهای چندجانبه را تقویت می‌کند، بلکه امکان برقراری تعادل میان آزادی قراردادی و عدالت اجتماعی را نیز مهیا می‌سازد. از این منظر، وابستگی متقابل قراردادها نمونه‌ای روشن از قابلیت حقوق مدنی برای سازگاری با تحولات عملی و نیازهای پیچیده دنیای معاصر است و می‌تواند الهام‌بخش توسعه‌های آتی در حقوق ایران باشد.

منابع منابع فارسی

۱. اسدزاده، سکینه (۱۳۹۸). بررسی وضعیت حقوقی گروه‌های قراردادی، چاپ اول، تهران، امجد.
۲. کریمی، عباس، نعم، مختار، اسدزاده، سکینه (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی وضعیت حقوقی گروه‌های قراردادی در حقوق ایران و فرانسه، دو فصلنامه علمی حقوق تطبیقی، شماره ۲، صص ۱۲۱-۱۴۰.
۳. بهمنی، محمدعلی و مرادی، فهیمه (۱۳۹۴). طرف شرط داوری در گروه قراردادی، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۵۲، صص ۳۵-۶۰.
۴. شعاریان ستاری، ابراهیم (۱۳۹۴). انتقال قرارداد (نظریه عمومی - عقود معین)، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۵. کریمی‌ان راوندی، مهدی، محمدی، قاسم (۱۴۰۱). چالش گروه قراردادی در موازنه عقود در حقوق ایران، نشریه دانش حقوق مدنی، صص ۱-۱۰.

منابع لاتین

Ouvrages

1. Gide, Ch. et Charles Rist, Ch., (1922), *Histoire des doctrines économiques depuis les physiocrates jusqu'à nos jours*, 4e édition, Paris, Sirey
2. Teyssié, B., (1975), *Les groupes de contrats*, Bibliothèque de droit privé, Paris, L.G.D.J.
3. P. Malaurie, P., Aynès, L et Stoffel-Munck, P., (2022), *Les Obligations*, 9e éd, Defrénois
4. Chénéde, F., Lequette, Y., (2022), *Droit civil les obligations*, 13e edition, Dalloz-Precis
5. Van Ommeslaghe, P., (2023), *Droit des obligations*, 19e edition, Cour Dalloz

Articles

1. Bros, S., (2016), L'interdépendance contractuelle, la Cour de cassation et la réforme du droit des contrats, *Recueil Dalloz*, p.29-35
2. Fauvarque-Cosson, B., (2013), L'interdépendance contractuelle en droit comparé, *Revue des contrats*, p.1079-1083
3. Gautier, P., (2012), Un nouveau concept est né : les « concessions indirectes », prises dans l'interdépendance contractuelle, *RTD Civ.*, p.128-135
4. Pellé, S., (2007), La notion d'interdépendance contractuelle. Contribution à l'étude des ensembles de contrats, *RTD Civ.*, p.833-840
5. Delpech, X., (2013), Interdépendance contractuelle : mise en échec de la clause de divisibilité, *Dalloz actualité*, p.145-155
6. Delpech, X., (2013), Interdépendance contractuelle : quel régime procédural?, n°8, *L'ESSENTIEL Droit des contrats*, p.35-40
7. Le Mesle, L., (2013), L'interdépendance des contrats, n°3, *Revue des contrats*, p.849-861

Jurisprudances

1. Cass., ch. mixte, 17 mai 2013, P+B+R+I, n° 11-22.768
2. Cass., ch. mixte, 17 mai 2013, P+B+R+I, n° 11-22.927
3. Cass., ch. mixte, 17 mai 2013, n° 11-22.927 et n° 11-22.768
4. Cass. com., 4 juill. 2018, no 17-15597
5. Cass. com., 12 juill. 2017, nos 15-23552

